

# حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۳

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۸/۴

محمد فاکر میبدی \*

مترجم: محمودرضا توکلی محمدی \*\*

## چکیده

ارزشمند بودن اقرار حاصل از استفاده از روشهای قهری، مسئله‌ای است که از دیرزمان مورد توجه فقها و دانشمندان علم حقوق بوده و هست. نویسنده مقاله تلاش کرده با نگاهی نو به این موضوع بپردازد. وی پس از تعریف اقرار و مفاهیم هم‌نوا و مرتبط با آن، به موارد کارایی اختیار در مقوله اقرار در ققه و حقوق می‌پردازد. سپس آرای فقها را در این زمینه بیان و نقد و بررسی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که اقرار اکراهی اگر همراه با قرینه مؤیده باشد نافذ و معتبر است و الا اعتباری ندارد. نویسنده در ادامه بحث به این مسئله می‌پردازد که با قطع نظر از نفوذ اقرار حاصل از قهر، به طور کلی توسط به شیوه‌های قهرآمیز در گرفتن اقرار روا است یا خیر؟ نویسنده پس از بررسیهای لازم به این نتیجه می‌رسد که در برخی از موارد و نسبت به بعضی از شیوه‌ها جایز است. وی در ادامه، نظریه تبعیض را مطرح می‌کند و می‌نویسد اگر بخواهیم احتیاط پیشه کنیم، بعید نیست که اقرار ناشی از اکراه و قهر

\* عضو هیأت علمی جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

را نسبت به اخذ مال از سارق، ثبوت دیه بر قاتل، پرداخت غرامت در جنایت و مانند آن نافذ بدانیم، اما در قطع، قصاص، جلد و امثال آن نافذ ندانیم. نویسنده در پایان مقاله به چند نمونه از شیوه‌های قهر آمیز در گرفتن اقرار اشارت می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** اقرار، اختیار، اکراه، قهر، شیوه‌های خشونت آمیز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

اقرار اکراهی از جمله مسائل پراهمیتی است که در فقه و قضا و حقوق مورد بحث قرار می‌گیرد. اکثر علما مطلقاً به عدم اعتبار این نوع از اقرار معتقدند. حال آنکه برخی دیگر مانند شیخ طوسی به اعتبار آن، البته به شرط وجود قرینه مؤیده در مورد مطلب اقرار شده، قائل هستند.

واضح است که این مسئله بر شرط عدم اکراه شخص مقرر در اقرار خود استوار بوده و در نتیجه مبحث حاضر شامل موارد زیر می‌شود:

۱. تعریفهای موجود برای اقرار و اختیار و اکراه.
۲. حکم اقرار حاصل از به کارگیری شیوه‌های قهرآمیز.
۳. جواز یا عدم جواز به کارگیری اسلوبهای قهرآمیز.
۴. حکم اقرار فرد مکره [شخصی که به اکراه مجبور به اقرار شده] بر فعلی غیر از آنچه به واسطه آن مورد اکراه قرار گرفته است.

## ۱. تعاریف

سه عنوان و اصطلاح در این زمینه وجود دارد که مستقیماً با توضیح و تبیین مسئله حاضر در ارتباط است و ناگزیر باید به بیان منظور و مراد از آنها بپردازیم:

### ۱-۱. اقرار

اقرار همان‌گونه که در صحاح و مصباح آمده به معنای اعتراف است (صحاح اللغة و المصباح المنیر، قر). اما در اصطلاح فقها به تعابیر گوناگونی بیان شده است که شاید<sup>(۱)</sup> بهترین آن، توضیح امام خمینی رحمته الله در این مورد باشد: «اقرار عبارت است از اخبار قطعی و یقینی یا به حقی که لزوماً علیه مخبر بوده، یا به آنچه به تبع آن حق یا

حکمی را علیه مخبر در پی دارد، یا اخبار به نفی حق یا تبعات نفی حق از وی» (امام خمینی، *تحریر الوسیلة*: ۴۹/۲). این تعریف هم حقوق الله، هم حقوق الناس و هم تمامی احکام و حدود را در بر می‌گیرد. آنچه در *جوهر آمده*، مبنی بر اینکه: «اولی آن است که تعریف اصطلاحی اقرار را در مفهوم و مصداق به عرف موکول کنیم» (نجفی، *جوهر الکلام*: ۳۵/۲) نیز منافاتی با تعریف بالا ندارد، زیرا عرف در اقسام گوناگون خود<sup>(۲)</sup> و بعد از ادراک معنای اقرار، آن معنا را به مصداقهای گسترده‌ای که امام خمینی رحمته الله علیه به آنها اشاره کرده بسط و گسترش می‌دهد.

از آنچه گذشت مشخص می‌گردد که اقرار بدان جهت که انشأ نیست، نه در زمره عقود قرار دارد و نه در حیطة ایقاعات. البته به علت اینکه اقرار فقط دارای یک جانب است شبیه ایقاع است و به همین دلیل محقق در *شرایع* آن را در بخش ایقاعات آورده است.

## ۱-۲. اختیار

اختیار در لغت به معنای اصطفاء (برگزیدن، انتخاب کردن) است و گاهی نیز به معنای تفویض می‌آید (*صحاح اللغة و المصباح المنیر، خیر*). بنابراین، انسان مختار کسی است که در انتخاب یک شیء از بین دو یا چند شیء از خود اراده و اختیار داشته باشد. شخص مختار در اقرار نیز کسی است که قادر به اعتراف باشد، به گونه‌ای که هرگاه اراده کند بتواند اعتراف و اقرار کند و اگر اراده اقرار و اعتراف ننماید، بر آن قادر باشد. البته اختیار گاهی در برابر اکراه و گاهی نیز در مقابل اجبار به کار می‌رود و در اینجا مراد از اختیار، معنای مقابل اکراه است.

کراهت نیز از این نظر در برابر اراده یعنی طلب و درخواست همراه با اختیار قرار دارد که خود به نوعی حاصل از حدود و قیود است. به این معنا که هر اندازه حدود و قیود اندک گردد، به همان اندازه کراهت اندک و ضعیف می‌شود و جانب اراده و

اختیار قدرت می‌یابد، تا اینکه در نهایت به ارادهٔ مطلق تبدیل گردد که در آن نه کراهتی وجود دارد و نه جبری و نه قهر و قیدی. محدودیتهایی که باعث به وجود آمدن کراهت می‌گردند، اگر به واسطهٔ حدود عارضهٔ خارجی به وجود آمده باشند، فرد متأثر از آن را «مکره» می‌نامند. ولی اگر به وسیلهٔ امور طبیعی به وجود می‌آیند و در وجود خود فرد قرار داشته باشند، در این صورت «کاره» نامیده می‌شوند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، کره). در این صورت، شخص به معنای واقعی در انجام فعل یا ترک آن هیچ اراده‌ای از خود ندارد.

در این بحث، اصطلاح دیگری به نام «اجبار» نیز وجود دارد. می‌گویند: وی را به کاری مجبور کردم، یعنی او را با قهر و غلبه به آن کار وا داشتیم. بنابراین، وی را مُجَبَّر نامند (المصباح المنیر، مادهٔ جبر). فرق بین اجبار و اکراه است که در اجبار، شخص به خودی خود هیچ نقشی در فعل ندارد. به عنوان مثال، اگر در دهان فردی که دستهایش بسته شده آب یا شراب ریخته شود، در حقیقت آن شخص در انجام این عمل هیچ اراده‌ای از خود ندارد، ولی اکراه این گونه نیست، زیرا اکراه عبارت است از قصد انجام کار از روی بی‌میلی و بدون رضایت خاطر. به این معنا که شخص مکره هرچند کاری یا کلامی را با زور و اجبار انجام می‌دهد و به زبان می‌راند، ولی در هر حال از میان عمل، انجام فعل یا به زبان راندن کلام را برمی‌گزیند، به عبارت دیگر در اکراه، شاهد اراده و اختیاری هستیم که با منع و قهر آمیخته شده است.

اگر این موضوع روشن شده باشد می‌گوییم: همان‌گونه که گذشت، اختیار گاهی در مقابل اکراه و گاهی نیز در مقابل اجبار به کار می‌رود. ولی منظور از آن در مبحث اقرار معنای اول [یعنی اختیار در برابر اکراه] است، زیرا اجبار مقرر بر اقرار خبر با خواب مغناطیسی (هیپنوتیزم) و امثال آن، بی‌معنا خواهد بود.

شایان ذکر است که اکراه، آمیخته با تهدیدی است که به فرد مکره زیان و ضرر

می‌رساند، به نحوی که اگر فرد مورد اکراه واقع شده، فعل یا قول مورد نظر را انجام ندهد (البته فعل به معنای عام آن که شامل ترک فعل نیز می‌گردد) از ناحیه مکره مورد زیان و ضرر قرار می‌گیرد. محقق می‌گوید: «اکراه تحقق نمی‌یابد مگر اینکه سه شرط زیر در آن کامل گردد: ۱. اکراه کننده [مکره] قادر بر عملی کردن تهدید خود باشد. ۲. این گمان غالب باشد که در صورت سر باز زدن مکره [فرد مورد اکراه قرار گرفته] وی تهدید خود را به انجام رساند. ۳. تهدید وی مضر به حال مکره باشد» (محقق حلی، شرایع الاسلام: ۱۳۳).

صاحب جواهر در توضیح این مطلب می‌گوید:

هیچ شکی در تحقق اکراه با ترساندن و تخویف به گرفتن مالی چشمگیر و قابل ملاحظه یا انجام فعلی مضر به حال مکره وجود ندارد. ولی اکراه با وجود ضرری اندک که انسانهای عاقل کار مکروه را بر فعل اکراهی به واسطه آن ضرر معقول نمی‌دانند، تحقق نمی‌یابد و در حقیقت امثال این اعمال در عرف، اکراه به شمار نمی‌آیند (نجفی، همان: ۱۲/۳۲).

شیخ انصاری نیز می‌گوید:

حقیقت اکراه در لغت و عرف عبارت است از حمل غیر بر آنچه بر آن کراهت دارد. البته اعتبار وقوع فعل در اکراه، منوط به همراهی و اقتران آن با وعید و تهدیدی است که احتمال مترتب شدنش بر آن فعل وجود داشته و در ضمن به حال فاعل [انجام دهنده عمل اکراهی] یا متعلقات وی، به صورت نفسی یا عرضی یا مالی، مضر واقع گردد (شیخ انصاری، مکاسب: ۱۱۹).

بنابر آنچه گذشت، اگر به فردی گفته شود: این کار را انجام بده یا این حرف را بگو، بدون اینکه گوینده وی را تهدید کند یا تهدید او بی‌ضرر یا غیر قابل اعتنا باشد یا او را تهدید کند، ولی فرد تهدید شده مطمئن باشد که این تهدید عملی

## حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری □ ۱۱

نخواهد شد، در تمامی این موارد، در حقیقت تهدید و اکراهی در کار نخواهد بود و در این صورت، اگر فرد مقرر ادعا کند که مورد اکراه واقع شده، کلام او مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

### جایگاه اقرار در فقه و حقوق

اقرار از جمله مسائل جزئی یا احکام خاص مربوط به وقایع خارجی نیست و به همین جهت جایگاه والایی در فقه و حقوق دارد و بابتی فقهی مانند سایر ابواب به شمار می‌رود. در حقیقت اقرار مانند یک قاعده و قانون کلی است که برای بسیاری از ابواب فقه، مانند عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات، لازم و ضروری به شمار می‌رود.

### موارد و جایگاههای اقرار در قضا

در باب قضا، اقرار در امور زیر نافذ و قابل استناد است:

۱. در ثبوت آنچه مستوجب حد می‌گردد، مانند زنا، لواط، مساحقه، قیاده، قذف، شرب خمر، محاربه، سرقت، ارتداد و مانند آن.
۲. در ثبوت آنچه مستوجب قصاص می‌گردد، حال چه قصاص به نفس باشد و چه غیر آن، مانند قطع عضو یا در آوردن چشم یا کندن پوست یا جراحت و غیر آن.
۳. در ثبوت آنچه مستلزم دیه است، مانند چند موردی که اخیراً بیان شد، وقتی غیر عمدی و بدون قصد انجام گرفته باشد.
۴. در ثبوت آنچه موجب تعزیر می‌گردد، مانند سب و فحش و افترا و کذب و شهادت دروغین و قسم کاذب و تقبیل و مقدمات زنا و لواط و نیز استمنا و ...
۵. در ثبوت آنچه موجب حقی بر انسان گردد، مانند شرکت، مضاربه، میراث، وصیت، ازدواج و طلاق و نسب. اقرار به خرید و فروش و عیب در مبیع و دین و قرض و براءت و هبه و عاریه و قبض نیز چنین است.

۶. در ثبوت آنچه باعث زوال مالکیت گردد، مانند وقف و حبس و غیر آن.  
۷. در اثبات آنچه باعث غرامت شود، چه برای حکومت و چه برای مردم، مانند تخریب بیت‌المال یا جعل اسناد و مستندات و دروغ‌پردازی و جعل اسکناس و ضرب سکه و سر باز زدن از قانون ممنوعیت رفت و آمد و اختلاس و ضرر رساندن و... (مجموعه قوانین جزائی، مبحث اقرار).  
این موارد هر چند همه در باب قضا و حدود قرار می‌گیرند، اما در حقیقت در ابواب مختلفی پراکنده‌اند و در هر حال لازم است که به آنها اقرار شود. البته این امر با شروط لازم بر اقرار است که اختیار فرد اقرار کننده از جمله این شرطهاست.

#### اختیار مقرر اقرار کننده در کلام فقها

علما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که اقرار باید از روی اختیار باشد و این اتفاق نظر با رجوع به مباحث اقرار و قضا و حدود قابل دستیابی است، در اینجا نص مطالبی که فقها در این زمینه در برخی از آثار خود به آن پرداخته‌اند می‌آید:  
علامه حلی می‌گوید:

اقرار مکره [فرد مورد اکراه واقع شده] بر عملی که با اکراه وادار به اقرار بر آن شده است، قابل تنفیذ و اجرا نیست (قواعد الاحکام: ۲۷۶۱).

صاحب ریاض معتقد است:  
اقرار مکره بر فعلی که در آن مجبور به اکراه شده، صحیح نیست (ریاض المسائل: ۱۲۸/۱۳).

محقق سبزواری نیز می‌گوید:  
اقرار فرد مکره منعقد نمی‌گردد. [قابل استناد نیست] [کفایة الاحکام، کتاب اقرار: ۳۳۰].

در مفتاح الکرامة نیز این گونه آمده است:



### حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری □ ۱۳

به طور اجماع، اقرار مکره بر عملی که به اجبار در آن وادار به اقرار شده قابل استناد نیست (عاملی، مفتاح الکرامه: ۲۹۹/۹).

در شرایع و شرح آن جواهر آمده است:

اقرار مجنون و نیز فردی که به هر صورتی به اکراه اقرار کرده باشد صحیح نیست (نجفی، جواهر الکلام: ۱۰۴/۳۵).

در لمعه و شرح آن آمده که:

اقرار کودک صحیح نیست... و اقرار فردی که به اجبار اقرار کرده نیز همین گونه است. (شهید اول، اللعة دمشقیة: ۳۸۷/۶).

ابن قدامه که از علمای اهل تسنن است در مغنی می گوید: اقرار مکره صحیح نیست (ابن قدامه، المغنی: ۱۶۶/۱۰).

### اختیار مقرر [اقرار کننده] در قانون جزا

در موارد فراوانی، قانون جزا به صراحت به لزوم اختیار برای فرد اقرار کننده تصریح دارد که از این جمله است: آنچه در ماده قانونی ۶۹ آمده مبنی بر اینکه: اقرار به زنا نافذ و قابل اجراست، به شرط آنکه اقرار کننده دارای اختیار و عقل و قصد [اراده] باشد. همین مطلب در تعبیر مشابهی در موارد قانونی زیر نیز بیان شده است: ماده قانونی ۱۱۶ در حد لواط، ماده قانونی ۱۲۸ در حد مساحقه، ماده قانونی ۱۳۶ در حد قود، ماده قانونی ۱۴۶ در حد قذف، ماده قانونی ۱۶۹ در حد شرب خمر، ماده قانونی ۱۸۹ در حد محاربه، ماده قانونی ۱۹۹ در حد سرقت و سرانجام ماده قانونی ۲۳۳ در حد قصاص (قانون مجازاتهای اسلامی: ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۵ و ۷۶).

### اختیار مقرر از زبان اخبار

با مرور روایات در می یابیم که سه دسته از اخبار بر اختیار مقرر دلالت دارند: اول: روایات عامه که در تمامی ابواب فقه بر آنها استدلال می شود. دوم: روایات اراده در

باب اقرار که تمامی انواع آن را در بر می‌گیرد. سوم: روایات خاص در ابواب قضا و حدود و ... .

حدیث رفع که از طریق فریقین نقل شده در زمره اخبار عامه قرار دارد. صدوق به طور صحیح به نقل از احمد بن محمد بن یحیی العطار، از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که ایشان فرمودند: پیغمبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: نه مورد از امت من برداشته شده است:

خطا، فراموشکاری، آنچه به آن اکراه شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه تحملش را ندارند، آنچه بر آن مضطر گردند، حسد، نفوس بد، تفکر در وسوسه خلق مادامی که به آن زبان نگشوده باشند (صدوق، الخصال: ۱۷/۲؛ صدوق، التوحید: ۳۵۳).

روایتی نیز کلینی به نقل از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابوداوود و مستشرق، از عمرو بن مروان از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ که ایشان فرمودند:

پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: چهار خصلت از امت من برداشته شده است: خطاها، فراموشیها آنچه بر آن اکراه شده اند، آنچه تحملش را ندارند» (حر عاملی، وسائل الشیعه: ابواب جهاد النفس، ب ۵۶، ج ۲).

نیز روایت اسماعیل جعفری به نقل از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ در همین موضوع است: شنیدم امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

شش خصلت از این امت برداشته شده است: خطا، نسیان، آنچه بر آن اکراه شده اند، آنچه نمی‌دانند، آنچه تحملش را ندارند، آنچه مضطر به آن شده اند (همان: کتاب الایمان/ باب ۱۷).

سیوطی نیز از طبرانی و بیهقی، از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است: از امت من خطا و نسیان و آنچه بدان اکراه شوند برداشته شده است (سیوطی، الدر المثور: ۱۳۴/۲).

مفاد کلام پیامبر ﷺ از عبارتهای «ما اکرهوا علیه: آنچه بدان وادار شده اند»، «ما استکرهوا: آنچه را اکره داشته باشند» و «یکرهون: آنچه بدان اکره شوند» بدان معناست که عمل همراه با اکره، شرعاً اثری ندارد و بنابراین، اگر در حیطة عقودی چون بیع و شرا باشد، منعقد نمی‌گردد و اگر ایقاع باشد، مانند طلاق، واقع نمی‌گردد و اگر اقرار باشد، به واسطه آن نه حقی اثبات یا نفی می‌گردد و نه قصاصی بر پایه آن ثابت می‌گردد و نه حدی و نه تعزیری.

از آنجا که خصصتهای موجود در این اخبار در زمره مثبتات قرار دارند، در اختلاف تعداد آنها از نه و شش و چهار و سه اشکالی وجود ندارد.

از جمله اخباری که به صورت خاص [اخبار خاصه] بر شرط اختیار در مقرر [اقرار کننده] دلالت دارد، صحیحہ سلیمان بن خالد است. وی می‌گوید:

از ابو عبدالله علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که سرقتی انجام داده و از آن سر باز زده است، ولی پس از آنکه وی را مورد ضربت و شتم قرار دادند، اصل مال را برگردانده است. آیا در این صورت قطع بر او لازم می‌گردد؟ ایشان فرمودند: «بله، ولی اگر اعتراف کند، مال سرقتی را باز نگرداند دست وی قطع نمی‌گردد، زیرا به خاطر آن عذاب اعتراف کرده است (حر عاملی، همان: ابواب حد سرقت، باب ۷: علل الشرائع: ۵۳۵).

توضیح بیشتر این مطلب و وجه استدلال آن بعداً خواهد آمد. رمز و راز در شرط اختیار این است که اقرار در حقیقت جایگزین و قائم مقام دلیل و برهان است. قانون مجازاتها نیز این گونه به این مطلب اشاره و آن را تأیید می‌نماید: اگر انسان به امری اقرار نماید، دیگر نیازی به اقامه دلیل از طرف صاحب حق نیست (مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوقی: ۱۱۱). بنابراین، همان گونه که صحیح نیست برهان از روی اکره واقع شود، اقرار نیز به این صورت است و در این امر هیچ شک و ابهامی وجود ندارد. اصل مبحث اینجاست که اگر متهم در زیر شکنجه و امثال آن اقرار

نماید، آیا باز باید این اقرار را نافذ بدانیم یا خیر؟

## ۲. حکم اقرار حاصل از شیوه‌های قهرآمیز

قبل از شروع هر بحثی باید محل نزاع مشخص گردد. بنابراین، می‌گوییم: اگر متهم قبل از حضور در دادگاه و با اکراه به امری اقرار کند، به عنوان مثال، اگر در هنگام دستگیری به وسیلهٔ مأموران پلیس یا هنگام بازپرسی توسط قاضی تحقیق، به مطلبی یا جنایتی اعتراف کند، بدون شک این اقرار در قضا هیچ اعتباری ندارد. البته این عدم اعتبار به سبب اکراهی بودن اقرار نیست، بلکه علت، عدم اقرار در دادگاه و عدم انجام آن در حضور قاضی است. بحث در اینجا بر سر اقرار متهم با شیوه‌های خشونت‌آمیز و قهری و در دادگاه و محکمه و در حضور قاضی است، حال چه این اقرار شفاهی باشد و چه به صورت کتبی و تحریری در اسناد و مدارک ثبت شده باشد.

### ۲-۱. نظرات موجود در این موضوع

بعد از اتفاق نظر بر شرط اختیار در اقرار، کلام فقها در مورد نپذیرفتن قطعی و عدم نفوذ اقرار حاصل از اسالیب قهری [شیوه‌های خشونت‌آمیز] یا قبول آن با در نظر گرفتن شرایط ویژه دچار اختلاف است و به دو نظر کلی زیر تقسیم می‌گردد:

#### ۲-۱-۱. عدم نفوذ و اعتبار اقرار آمیخته با اکراه به صورت کلی

مشهور به این امر معتقدند. از جمله آنها علامه حلی است که معتقد است: اقرار فرد مورد اکراه واقع شده نه در مال و نه در قطع، منعقد نمی‌گردد. حتی اگر وی را بزنند و بعد از عمل ضرب و اقرار به سرقت، وی اصل مال سرقتی را باز گرداند. گفته‌اند: در این صورت قطع منعقد می‌گردد، ولی اقرب، منع قطع است (علامه حلی، قواعد الاحکام: ۲۷/۲). مثل همین مطلب در جای دیگری نیز بیان شده است (علامه حلی، تحریر الاحکام،

۲/۲۳۰.

محقق نیز می‌گوید: به همین ترتیب، اگر فردی از روی اکراه اقرار کند، حتی اگر بعد از اقرار به وسیله ضرب و شکنجه، عین مال سرقتی را نیز بازگرداند، نه حد بر وی اثبات می‌گردد و نه عزم. [شیخ] در صورت بازگرداندن عین مال سرقتی به وسیله اقرار کننده، در کتاب *النهایه* معتقد به قطع است و برخی از اصحاب نیز به علت ورود شک و احتمال در اقرار معتقد به عدم قطع‌اند، زیرا ممکن است آن مال از طریق غیر از دزدی در اختیار اقرار کننده قرار داشته باشد و این نظر دوم احسن است (محقق حلی، همان: ۱۷۶/۴). شهید اول نیز می‌گوید: اگر شخص اکراه شده [بر اقرار] عین مال سرقتی را بازگرداند، قطع بر او جاری نمی‌گردد. شهید ثانی نیز این مطلب تأکید کرده و می‌گوید:

این امر اقوی است، زیرا وجود عین مال دزدی در نزد اقرار کننده، لزوماً بر سرقت دلالت نمی‌کند. (شهید ثانی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*: ۲۷۷/۹)

صاحب جواهر نیز این نظر را برگزیده و در آنجا که می‌گوید: حکم با توجه به مقتضای ضوابط، بر عدم قطع قرار می‌گیرد (نجفی، همان: ۵۲۶/۴۱). در معنی ابن قدامه نیز این گونه آمده است:

اگر فردی مورد زدن و ضرب قرار گیرد تا به زنا اعتراف کند، نه حد بر آن جاری می‌گردد و نه زنا اثبات می‌شود. در این مطلب که اقرار فرد اکراه شده موجب حد نمی‌گردد، در میان اهل علم خلافتی سراغ نداریم (ابن قدامه، همان: ۱۶۶/۱۰).

## ۲-۱-۲. اعتبار اقرار به اکراه به شرط وجود قرینه

شیخ طوسی می‌گوید:

اگر شخص در زیر شکنجه و ضرب به سرقت اقرار کند و اصل مال

سرقتی را برگرداند، قطع به وی واجب می‌گردد (طوسی، النهایة و

نکته: ۳/۳۲۹).

صاحب جواهر نیز این مطلب را به المهدب [از ابن فهد حلی] و الجامع [از محقق کرکی] و المختلف [از علامه حلی] نسبت می‌دهد (نجفی، همان: ۵۲۵/۴۱). اما شهید ثانی به عدم اعتبار اقرار فرد اکراه شده در فعل مورد نظر معتقد است، مگر اینکه اماره اختیار بر وی ظاهر گردد. به عنوان مثال، شخص بر اقرار در انجام فعلی اکراه گردد، ولی او به بیش از آن مورد اقرار و اعتراف نماید (شهید ثانی، همان: ۳۸۱/۶). امام خمینی رحمته الله علیه نیز بر همین نظر است:

اگر فرد را به وسیله زدن و مانند آن به اقرار اکراه نمایند و او نیز اقرار نماید و عین مال را نیز باز گرداند، قطع اثبات نمی‌گردد، مگر با وجود قرائن و نشانه‌های قطعی بر سرقت که قطع را لازم می‌گرداند (امام خمینی، تحریر الوسیلة: ۴۸۸/۲).

بعد از دقت و تأمل در این دو کلام در می‌یابیم که بین آنها منافاتی وجود ندارد، زیرا آنچه شهید گفته مقید به ظهور امارات و نشانه‌های اختیار است و کلام امام خمینی رحمته الله علیه نیز مقید به قیام قرینه قطعی است. بنابراین، می‌توان بین این دو نظریه این‌گونه جمع نمود که بازگرداندن عین مال در کلام شیخ همان قرینه‌ای است که دیگران به آن معتقدند.

## ۲-۲. استدلال بر مسئله

اکنون زمان آن فرا رسیده است که در مورد اقتضائات این ادله بحث کنیم، لذا بحث را در دو حیطة بیان می‌کنیم:

اول: در استدلال بر عدم نفوذ اقرار به قهر و اکراه به طور کلی و مطلق. دوم: در مورد استدلال بر اعتبار آن به شرط همراهی با قرینه.

## ۲-۲-۱. اموری که دلالت بر عدم نفوذ دارند

در بحث عدم نفوذ و صحت اقرار حاصل به وسیله شیوه‌های قهرآمیز، به دو مورد زیر استدلال می‌شود:

### مورد اول: بنای عقلا

بنای عقلا بر این امر استوار است که اگر انسان در زیر ضرب [زدن] یا عنف [خشونت] یا تعذیب [عذاب] و مانند آن اقرار نمود، این اقرار بدون اعتبار است. علت نیز آن است که اساس اقرار بر پایه وجود داعی به صدق آن و نفی تهمت از آن استوار است و بنابراین، اگر شخصی به اکراه وادار به اقرار شود، گمان غالب بر این امر قرار می‌گیرد که وی برای دفع ضرر از خود اقرار نموده و به این ترتیب صدق ظن بر اقرار منتفی شده و این اقرار از وی مورد قبول واقع نمی‌گردد.

آنچه از بنای عقلا گفته شده واقعاً متین است، اما مقتضای این امر از سوی عقلا عبارت است از اکتفا در رد اقرار فرد مورد اجبار واقع شده، فقط در مواردی که شدت و عذاب حاصل از اقرار، کمتر از عذاب و شکنجه‌ای باشد که مکره با آن تهدید می‌گردد. این امر نیز در بسیاری از موارد جلد صادق است. اما اگر عذاب حاصل از اقرار بیش از عذابی باشد که او [مکره] به آن تهدید می‌شود، مانند اقرار وی به قتل یا سرقتی که باعث قصاص یا قطع است، دیگر این گونه نیست و [اقرار صحیح است].

### مورد دوم: اخبار

قبلاً توضیح داده شد که اخبار دال بر این مسئله به سه دسته تقسیم می‌شوند:  
اول: اخبار عمومی و کلی مانند حدیث رفع و وضع که قبلاً توضیح داده شد و به آن باز نمی‌گردیم.

**دوم:** اخبار وارده در باب اقرار که همه انواع اقرارها را در بر می‌گیرد. در این زمینه فقط یک روایت وجود دارد که آن را کلینی به نقل از محمد بن بندار از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابوالبختری، از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان کرده که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: کسی که به واسطه تجرید یا تخویف یا حبس یا تهدید به امری اقرار کند، حد بر وی جاری نمی‌گردد (حر عاملی، همان: ابواب حد سرقت: باب ۷).

شیخ نیز این روایت را به همین اسناد بیان کرده است (طوسی، تهذیب الاحکام: ۱۷۰/۱۰).

**سوم:** اخباری که در حدود خاص آمده است. از این جمله است: روایت شیخ از حسن بن موسی الخشاب، از غیاث بن کلوب، از اسحق بن عمار، از جعفر از پدرش عَلَيْهِ السَّلَامُ مبنی بر اینکه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

بر کسی که به واسطه ضرب یا قید یا سجن [زندان] یا تعنیف [خشونت] ترسیده، قطع جاری نمی‌گردد، مگر اینکه اعتراف نماید. بنابراین، اگر اعتراف نمود، قطع جاری می‌شود و اگر اعتراف نکرد، قطع به واسطه تخویف، ساقط می‌گردد (همان: ۱۴۷/۱۰).

روایت ابوالبختری، هر چند اصحاب به آن عمل نموده و به مفاد آن فتوا داده اند، روایت ضعیفی است و همین امر برای استدلال به آن در این مقام کافی است. البته از جهت دلالت بر آن اشکالی وارد نیست. به همین اطلاق کلام امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز چنین است: «هر کس به واسطه ... حد بر وی جاری نمی‌گردد.»

روایت اسحاق بن عمار نیز به واسطه غیاث بن کلوب، ضعیف است، اما سید خوبی به نقل از شیخ بیان نموده است: از مجموع کلام وی این گونه بر می‌آید که عمل به خبر فردی که در عقیده، مخالف با حق است، مشروط به احراز اطمینان و دوری از دروغ است و در این صورت و بر این منوال به اطمینان و صحت غیاث بن



## حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری □ ۲۱

کلوب - هر چند عامی است - حکم می‌گردد (خویی، معجم الرجال: ۱۳/۳۳۵). این مطالب از حیث سند بود، اما از جهت دلالت، راجع به عدم اعتبار اقرار حاصل از تخوف و ترس تصریح وجود دارد.

از آنچه گذشت مشخص می‌گردد که اخبار عامه، مانند حدیث رفع و به همین گونه تمامی اخبار وارد در باب اقرار، دلالت بر نفی اعتبار از هر آنچه با اکراه انجام پذیرفته باشد، دارد، حال آن عمل چه ارتکاب حرام باشد چه ترک واجب یا اجرای عقد یا ایقاع یا اقرار. بنابراین، در هر صورت حکم یکسان خواهد بود.

### ۲-۲-۲. امور دال بر نفوذ اقرار

بعد از آنکه با ادله قطعی، شرط اختیار در اقرار کننده اثبات و به یک قاعده کلی و جاری در تمامی اقرارها تبدیل شد، هیچ شکی باقی نمی‌ماند که اقرار به اکراه در حیطه اقرارهای شرعی قرار نمی‌گیرد. پس به ناچار فقط در صورت وجود دلیل می‌توان از این قاعده رفع‌الید و از آن صرف نظر کرد. بنابراین، اگر با دلیلی قطعی و یقینی خروج یک یا چند مورد از این قاعده به اثبات رسید، آن مورد خارج می‌شود. در غیر این صورت، آن مورد زیر چتر این قاعده باقی خواهد ماند. در صورت شک در خروج نیز اقتضای امر بر اطلاق بقای آن قرار می‌گیرد. در هر صورت، بر نفوذ اقرار حاصل از اسالیب قهری، اگر همراه با قرینه باشد، به دو مورد استدلال می‌شود:

#### اول: بنای عاقلان

ممکن است گفته شود: بنای عقلا بر اعتبار اقرار به اکراه به شرط همراهی مطلب اقرار شده با قرینه مؤیده قرار دارد. به عنوان مثال، فرد در زیر شکنجه اقرار کرده و بگوید: فلانی را کشتم و او را در فلان مکان انداختم و آنگاه جسد مقتول در همان مکان یافت شود. در این صورت اقرار وی درست پنداشته خواهد شد. به همین گونه

است اگر بگوید: مالی را دزدیدم و آن را در فلان مکان قرار دادم و آنگاه، آن مال در همان مکان یافت شود. همان‌گونه که باز گرداندن مال سرقتی دلالت بر سرقت و استفراغ دلالت بر شرب خمر دارد و سایر مثالهای مشابه.

قبلاً بیان کردیم که شیخ طوسی و یاران بر قطع دست در صورت اقرار به سرقت تحت شکنجه و ضرب و بازگرداندن عین مال سرقتی فتوا داده بودند (طوسی، *النهاية و نکتها*: ۳۲۹/۳). صاحب *جوهر* نیز این‌گونه توجیه کرده که بازگرداندن مال دلالت بر دزدی دارد، همانند استفراغ، یعنی همان‌گونه که استفراغ نیز قرینه‌ای بر شرب خمر است. (نجفی، همان: ۵۲۵/۴۱).

## دوم: اخبار

از آن جمله است روایت صحیح کلینی به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد که گفت:

از ابو عبدالله علیه السلام در مورد شخصی پرسیدم که سرقتی انجام داده و از پذیرفتن آن سرباز می‌زند. آنگاه و پس از شکنجه و ضرب مال را تحویل می‌دهد. آیا در این صورت قطع بر او لازم می‌گردد؟ فرمودند: بله، ولی اگر اعتراف کند ولی مال سرقتی را نیاورد، دست او قطع نمی‌گردد، زیرا به سبب عذاب و شکنجه اعتراف کرده است (حر عاملی، همان: ابواب حد سرقت، باب ۷).

صدوق نیز همین مطلب را به نقل از محمد بن حسن، از محمد بن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نصر بن سويد و محمد بن خالد که هر دو از ابن ابی عمیر و او نیز از هشام بن سالم و از سلیمان روایت نموده‌اند (صدوق، *علل الشرایع*: ۵۳۵).

## تحقیق

با دقت و تامل [بر آنچه گذشت] چنین به نظر می‌آید که اقرار به قهر و اجبار به شرط تأیید به وسیله قرینه، اجمالاً و به واسطه دلالت خبر معتبر است، زیرا آنچه مجرم بعد از اقرار اکراهی انجام می‌دهد، یا به منزله اقرار تام برای او به شمار می‌رود یا به منزله شهادی بر صدق اقرار تلقی می‌گردد. بنابراین، معیار در اقرار صدق و راستگویی اقرار کننده است، نه بیش از آن. این مطلب را آنچه از قضاوت‌های امام علی علیه السلام به ما رسیده نیز تأیید می‌کند و به زودی به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

اما این مطلب که صرف وجود بازگرداندن مال یا استفراغ یا وجود مقتول در مکانی که متهم آن را بیان داشته، قرینه محسوب می‌گردد، جای بحث دارد، زیرا استفراغ نمی‌تواند دلیلی باشد بر شرب اختیاری خمر که مستلزم حد است. به سخن دیگر، استفراغ اعم از نوشیدن اجباری یا اختیاری شراب است، زیرا ممکن است دستان وی بسته و شراب در گلوی او ریخته شده باشد. به همین صورت، بازگرداندن عین مال سرقتی می‌تواند اعم از سرقت یا هبه یا ودیعه حتی از سوی سارقان دیگر باشد. اعلام مکان مقتول و مکان قتل از سوی متهم نیز نمی‌تواند دلیل بر قاتل بودن متهم باشد، زیرا ممکن است یا او شاهد بر آن بوده و یا از سوی قاتل به وسیله امری که به او زیان رساند تهدید شده باشد، از طرف دیگر نیز اگر بازگرداندن مال دلیل سرقت و استفراغ نیز دلیل بر شرب خمر باشد، در این صورت همین بازگرداندن مال برای اثبات سرقت و استفراغ نیز برای اثبات شرب خمر کافی بوده و دیگر کلاً به اقرار هیچ نیازی نخواهد بود.

اگر گفته شود: این روایت در اصل به اعتبار اقرار حاصل از اکراه به شرط همراه بودن با قرینه دلالت داشته و بازگرداندن مال سرقتی به عنوان نمونه بیان شده نیز می‌گوییم: اگر دلالت این روایت قطعی باشد، اشکالی در ملاک قرار دادن آن وجود ندارد. ولی این احتمال وجود دارد که شکنجه و ضرب برای بازگرداندن کالای

سرقتی و بعد از اقرار سارق بر سرقت، انجام شده باشد، نه برای رسیدن به اصل اقرار. نیز ممکن است که متهم معروف به دزدی بوده و در این کار سابقه‌دار باشد. کلام معصوم علیه السلام مبنی بر «سرق سرقه» نیز موید این مطلب است، زیرا به این معناست که در عمل دزدی هیچ شکی وجود ندارد.

بنابراین، آنچه از روایت بالا به دست می‌آید این است که صرف بازگرداندن اصل مال، دلیل بر سرقت تلقی نمی‌گردد، اما اگر در این میان قرینه و شاخصی معتبر در نزد قاضی وجود داشته باشد، اشکالی در پذیرفتن آن وجود نخواهد داشت. پس اگر قاضی بازگرداندن مال را به عنوان قرینه معتبره به شمار آورد، ایرادی ندارد که به استناد آن و بر وفق آن حکمی صادر نماید. بنابراین، دعوی و نزاع در اینجا صغرویه است نه کبرویه. بنابراین، و بر طبق صحیحۀ سلیمان بن خالد، اطلاق احادیث رفع مقید می‌گردد.

اگر گفته شود که این اخبار فقط در حد سرقت و اقرار به آن بیان شده و بنابراین به دیگر اقرارها و حدود، شمول و تسری نمی‌یابد نیز پاسخ این است که با توجه به عبارتهای «زیرا وی به سبب عذاب و شکنجه اقرار نموده» و «به علت تخویف، اقرار ساقط می‌گردد»، تعمیم تعلیلی ساده بوده و اشکالی در این میان باقی نمی‌ماند.

### ۳. جواز یا عدم جواز استفاده از اسالیب قهری [شیوه‌های خشن]

از زاویه‌ای دیگر، در مورد مسئله اقرار حاصل از اکراه، مبحث دیگری نیز وجود دارد که مستقیماً به این مسئله مرتبط است. این مبحث عبارت است از استفاده از اسلوبهای قهرآمیز یا عدم استفاده از آن برای گرفتن اقرار. تفاوت میان این دو بحث نیز کاملاً واضح است، زیرا مسئله اول حکمی وضعی و مبحث دوم حکم تکلیفی بوده و هرچند این دو گاهی با هم جمع می‌گردند، ولی هرکدام آثار مخصوص به خود را دارند. حالت‌های به وجود آمده از ضرب این دو حکم در مبحث جواز و عدم

جواز بر چهار قسم است:

**اول:** جواز استفاده از شیوه‌های قهری همراه با ترتب آثار بر اقرار همان گونه که از ادله مشخص می‌گردد.

**دوم:** عدم جواز این امر همراه با ترتب اثر به آن. به عنوان مثال، متهم مورد ضرب و شتم قرار گیرد و به جنایت خود اقرار کند و این اقرار با قرینه مؤیده نیز همراه باشد. این نوع از ضرب و شکنجه، هرچند به خودی خود ممنوع است، ولی آثار اقرار بر آن مترتب و استوار می‌گردد. این شبیه آن است که شخص بدون اجازه صاحب خانه وارد منزلی گردد و در آنجا شاهد جنایت یا سرقتی باشد و در نزد قاضی به این جنایت یا سرقت شهادت دهد.

**سوم:** جواز استفاده از شیوه‌های خشونت آمیز همراه با عدم ترتیب اثر بر آن. به این معنا که شخص به منظور اقرار مورد ضرب و شتم قرار گیرد و به جنایت یا سرقتی نیز اعتراف کند، ولی قاضی بر وفق آن حکم صادر نکند تا جنایت یا عمل مجرم به شیوه‌های دیگر به اثبات برسد و در حقیقت این اقرار به مقدمه جست‌وجو و تحقیق تبدیل گردد.

**چهارم:** عدم جواز این امر و عدم ترتیب اثر دادن به آن که مشهور نیز همین است.

### ۳-۱. اقتضای ادله پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از آنجا که اصل برداشت شده از ادله، بر منع استفاده از شیوه‌های قهرآمیز برای گرفتن اقرار دلالت دارد، به ناچار باید با دلیل از آن رفع ید نماییم. نهایت آنچه در اینجا وجود دارد عبارت است از آنچه از قضاوت‌های امام علی علیه السلام به ما رسیده است. از این جمله است، آنچه کلینی صحیحاً از علی بن ابراهیم، از پدر وی، از ابن ابوعمیر، از معاویه بن وهب، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود:

کنیزی را که بر او شهادت زنا داده بودند نزد عمر بن خطاب آوردند.

اما داستان کنیز این‌گونه بود که او در نزد مردی زندگی می‌کرد. آن مرد زیاد از خانواده خود دور می‌شد. چون آن کنیز یتیم بزرگ شد و به بلوغ رسید، همسر آن مرد بیمناک شد که شوهرش او را به همسری خود برگزیند. پس چند زن را به خانه آورد تا او را نگه دارند و زن صاحب خانه، با انگشت بکارت کنیز را زایل گرداند. چون مرد بعد از مدتی غیبت به خانه برگشت، همسرش کنیزک را به فاحشه بودن نسبت داد و همسایگان خود را که در آن عمل وی را کمک نموده بودند شاهد بر مدعی خود گرفت. این مطلب را به نزد عمر بردند، ولی عمر ندانست چگونه قضاوت نماید. پس به آن مرد گفت: به نزد علی علیه السلام برو و ما را نیز نزد او ببر.

چون مرد نزد امام علیه السلام آمد و جریان را برای ایشان بازگو کرد، امام علیه السلام به همسر مرد فرمود: «آیا دلیل یا برهانی داری؟» زن گفت: شاهدانی دارم. زنان همسایه من، به آنچه گفتم شهادت می‌دهند. امام علیه السلام زنان را حاضر نموده و شمشیر خود را از غلاف کشید و آن را جلوی خود قرار داد. آنگاه دستور داد که هر یک از زنان در خانه‌ای جداگانه نگهداری شود. سپس یکی از شاهدان را فراخواند. آنگاه به آن زن گفت: آیا مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابی‌طالبم و این نیز شمشیر من است. همسر مرد گفتن‌ها را گفت و به راه حق بازگشت و من نیز به او امان دادم. اگر تو به من راست نگوئی شمشیر را در بدنت فرو خواهم کرد. زن به عمر نگریست و گفت: بر راستگویی خود امان می‌خواهم. امام علیه السلام فرمودند: پس حقیقت را بگو زن گفت: این‌گونه نیست [آن کنیز زناکار نیست]. به خدا همسر مرد در وی جمال و کمالی دید و از سوی شوهرش بیمناک شد که فاسد گردد. پس به کنیز شراب نوشاند و ما را به خانه دعوت کرد. ما نیز کنیز را نگه داشتیم و او نیز با انگشت بکارت کنیز را برداشت، پس امام علی علیه السلام بر آن زن

## حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری □ ۲۷

حد قاذف را جاری ساخت و زنان را نیز الزام به عقر نمود (حر عاملی،

همان: بابهای کیفیت حکم و احکام دعوی، باب ۱۹).

شیخ نیز این مطلب را با همین اسناد و با اندکی اختلاف بیان کرده، صدوق نیز آن را با اسناد به سعد بن طریف از اصبع بن نباته آورده است (طوسی، تهذیب الاحکام: ۳۵۳/۶؛ صدوق، من لایحضره الفقیه: ۲۰/۳).

همچنین کلینی از علی بن ابراهیم، از پدر وی، از ابن ابوعمیر، از علی بن حمزه، از ابوبصیر، از ابوجعفر علیه السلام نقل کرده است اینکه: جوانی نزد امام علی علیه السلام آمد و به ایشان گفت:

این چند نفر همراه با پدرم به مسافرت رفتند. آنگاه آنان از سفر بازگشتند، ولی پدرم برنگشت. وقتی از آنها در این مورد پرسیدم: گفتند: از دنیا رفت. پرسیدم اموالش چه شد؟ پاسخ دادند: مالی از خود بر جای نگذاشت. آنها را نزد شریح بردم و او نیز آنها را سوگند داد. ولی من می دانم وقتی پدرم به مسافرت می رفت، اموال زیادی با خود همراه داشت. امام علی علیه السلام فرمودند: «... ای قنبر، سربازان را فراخوان.» قنبر نیز آنها را فراخواند و هر یک از تاجران به یکی از سربازان سپرده شد. امام علیه السلام به آنها نگریست و فرمود: «شما چه می گوید؟ آیا فکر می کنید من نمی دانم با پدر این جوان چه کرده اید؟ اگر این گونه باشد که فردی نادانم.» آنگاه امام علیه السلام آنها را از هم جدا کرد و هر یک از آنها را در حالی که سرهای آنها با لباسهایشان پوشیده شده بود، پهلوی یکی از ستونهای مسجد نشانند. سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فراخواند و فرمود: «کاغذ و دواتی بیاور.» امام علیه السلام بر مسند قضاوت نشست.

سپس یکی از آنها را فراخواند، او را جلو خود نشانند و پوشش را از صورت وی برداشت. آنگاه به عبیدالله فرمود: «آنچه را اقرار می کند

بنویس.» امام علیه السلام شروع به پرسیدن از آن مرد نمودند: در چه روزی همراه پدر این جوان از شهر خارج شدید؟ مرد گفت: در فلان روز. امام علیه السلام فرمودند: در چه ماهی؟ پاسخ داد: در فلان ماه. فرمود: در چه سالی؟ پاسخ داد: فلان سال. امام علیه السلام فرمودند: در مسافرت خود، پدر این جوان در کدام منزل وفات یافت؟ جواب داد: در فلان جا. فرمودند: در منزل چه کسی؟ گفت: در منزل فلان بن فلان. حضرت پرسید: بیماری او چه بود؟ پاسخ داد: فلان بیماری. فرمود: چند روز مریض بود؟ گفت: فلان مقدار روز. امام علیه السلام فرمودند: در چه روزی وفات یافت؟ چه کسی او را غسل داد؟ چه کسی او را کفن کرد؟ به چه چیزی او را کفن نمود؟ چه کسی بر وی نماز خواند؟ و چه کسی او را در قبر گذاشت؟ وقتی سؤالیهای امام علیه السلام به پایان رسید، حضرت تکبیر گفت. به تبع امام علیه السلام بقیه مردم نیز تکبیر گفتند. با شنیدن صدای تکبیر، بقیه همراهان مرد به دو دلی افتادند و مطمئن شدند آن مرد علیه خود و دیگران اقرار کرده است. امام علیه السلام دستور داد دوباره سر او را پوشانند و به زندان برند. آنگاه فرد دیگری را فراخوانده پوشش سر او را برداشت و در مقابل خود نشانده و فرمود: چگونه گمان بردید متوجه کاری که انجام داده‌اید نمی‌شوم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، من فقط یک نفر از آن جمع بودم و راضی به کشتن آن مرد نبودم. سپس اقرار نمود. آنگاه امام علیه السلام بقیه را نیز یکی پس از دیگری فراخواند و همگی نیز به قتل آن مرد و برداشتن اموال او اعتراف نمودند. سپس آن شخص اول را که به زندان فرستاده بودند نیز بازگرداند و او نیز اعتراف و اقرار نمود. امام نیز همگی را به بازگرداندن مال و دیه الزام نمود. (حر عاملی، همان: ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، باب ۲۰).

شیخ نیز این داستان را با کمی اختلاف و با همین اسناد بیان نموده است (طوسی،



تهذیب الاحکام: ۶/۳۶۳.

همچنین کلینی و شیخ به نقل از علی بن ابراهیم، از پدر وی، از عبدالله بن عثمان، از فردی [رجل]، از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده‌اند:

مردی که همراه با غلام خود به قصد حج آمده بود، به نزد امام علی علیه السلام می‌رفت. در طول مسیر غلام خطایی انجام داد و مرد نیز او را زد. غلام فریاد زد: تو صاحب من نیستی و این منم که صاحب تو هستم. به این صورت هر کدام دیگری را تهدید می‌کردند. مرد به غلام گفت: ای دشمن خدا، به کار خود ادامه بده تا به کوفه برسیم و تو را به نزد امام علی علیه السلام ببرم. چون به کوفه رسیدند، به محضر امام علیه السلام آمدند. فردی که غلام را زده بود گفت: خداوند خیر و برکت به شما دهد. این فرد غلام من است. در راه خطایی انجام داد و من نیز او را زدم. او نیز به من حمله کرد. در این هنگام شخص دیگر گفت: به خدا سوگند که او غلام من است، پدرم مرا با او فرستاد تا به من آموزش دهد، ولی او به من حمله کرد و این ادعا را مطرح نمود تا اموال مرا به دست آورد. به همین ترتیب، هر دو سوگند یاد کردند و دیگری را به دروغگویی متهم ساختند. امام علیه السلام فرمودند: بروید و امشب به یک نتیجه واحد و صادق برسید و فردا با حقیقت نزد من آید. چون صبح شد امام علیه السلام به قبر گفت: در دیوار دو سوراخ ایجاد کن. صبحدم امام علیه السلام آنقدر به تسبیح گفتن و ذکر خداوند مشغول شدند که آفتاب به اندازه طول یک نیزه بالا آمد. پس آن دو مرد حاضر شدند و مردم نیز جمع شدند. امام علیه السلام به آن دو نفر فرمود: چه می‌گویید؟ هر یک قسم خوردند که دیگری برده و بنده اوست. امام علیه السلام به هر دو فرمودند: برخیزید که من هیچ یک از شما را صادق نمی‌دانم. سپس به یکی از آن دو نفر گفت که سر خود را به یکی از آن دو سوراخ وارد گرداند و از فرد دوم نیز خواست سر خود را وارد سوراخ دیگر نماید.

آنگاه فرمود: ای قنبر، شمشیر رسول الله ﷺ نزد من است. عجله کن و گردن غلام را که یکی از این دو نفر است قطع کن. غلام فوراً سر خود را از سوراخ خارج نمود. امام علی علیه السلام به او گفت: آیا تو نبودی که گمان می‌کردی غلام نیستی؟ حال آنکه دیگری هنوز سر خود را از سوراخ بیرون نیاورده است. غلام گفت: آری، او مرا زد و به من ظلم روا داشت. امام علی علیه السلام نیز اطمینان حاصل کرد و غلام را به صاحب خود بازگرداند (حر عاملی، همان: باب ۲۱).

صدوق نیز قصه‌ای دیگر مشابه این داستان را به نقل از ابو جعفر علیه السلام بیان کرده است (صدوق، من لا یحضره الفقیه: ۳/۲۳).

داستان ساره و دسیسه‌چینی او با حاطب بن ابی بلعته نیز در همین موضوع قرار می‌گیرد. طبرسی این داستان را در کتاب مجمع به این صورت نقل کرده است:

هنگامی که پیامبر ﷺ برای فتح مکه آماده می‌شد، ساره به نزد حاطب رفت تا نامه‌ای را که حاطب برای مردم مکه نوشته بود به آنها برساند. در نامه چنین آمده بود: رسول خدا، قصد [جنگ با] شما را دارد. پس آمادگی خود را حفظ کنید و مجهز و مسلح باشید. ساره بعد از گرفتن نامه به سوی مکه به راه افتاد. در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شد و توطئه حاطب را به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز امام علی علیه السلام را به همراه عمار و عمر و طلحه و زبیر و مقداد بن اسود و ابامرئد - در حالی که همگی سوار بر اسب بودند - به سوی ساره فرستاد و فرمود: بتازید تا به منطقه روضه خاخ برسید. در آنجا زنی را می‌یابید که با خود نامه‌ای از حاطب را برای مشرکان می‌برد، نامه را از وی بگیرید. آنها به راه افتادند و ساره را در مکانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود یافتند و به او گفتند: نامه کجاست؟ ساره به خدا سوگند یاد کرد که نامه‌ای به همراه ندارد. بعد از جست‌وجوی اسباب و وسایل او نیز نامه‌ای نیافتند و تصمیم به بازگشت گرفتند. اما امام علی علیه السلام

### حکم فقهی اقرار با استفاده از روشهای قهری □ ۳۱

فرمود: به خدا سوگند که نه دروغ گفتیم و نه به ما دروغ گفته شده. پس شمشیر خود را کشید و به ساره گفت: اگر نامه را تحویل ندهی گردنت را قطع خواهم کرد. ساره وقتی جدیت امام علیه السلام و قاطعیت ایشان را دید، نامه را از میان گیسوان خود خارج کرد. امام علیه السلام و همراهان نیز نامه را به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند (مجمع البیان: ۲۶۹/۵).<sup>(۳)</sup> سیوطی نیز این روایت را به طرق و شیوه‌های مختلف به نقل از امام علی علیه السلام و ابن عباس و انس و عمر و حسن و جابر و مجاهد و قناده آورده است (سیوطی، همان: ۱/۱۲۴).

در همین موضوع روایتهای دیگری نیز از قضاوتهای امیر مؤمنان علیه السلام و استفاده ایشان از ترفندهایی برای دستیابی به حقیقت بیان شده است که از آن جمله است: آشکار کردن قصد ازدواج یک زن با پسرش به آن سبب که زن انکار می‌کرد مرد پسر اوست. همچنین قصد دو نیم کردن کودکی که دو زن ادعا می‌کردند وی پسر هر کدام از آنها است. (حر عاملی، همان: ابواب کیفیت حکم، باب ۲۱). این روایتهای هرچند هم در برگزیده داستانهای صحیح - مانند داستان اول - و هم شامل داستانهای موثق و ضعیف است، ولی در کل همگی بر جواز استفاده از ترفندهای کشف حقیقت دلالت دارند. با وجود این، داستانهای یادشده و به ویژه داستان اخیر، تاریخی بوده و در همان زمان وقوع خود به ثبت رسیده است.

#### اشارات در این روایتهای

با دقت در روایتهای بیان شده در مورد قضاوتهای امام علی علیه السلام، موارد زیر از آنها برداشت می‌گردد:

۱. جواز تفریق اهل دعوی به شرط تعدد آنها و به همین صورت جداساختن منکران در صورت وجود ریه با استناد به کلام «آنها را از یکدیگر جدا و متفرق ساخت».
۲. جواز تهدید و استخدام وسائل مربوط به آن یا توسل به قوه قهریه برای

گرفتن اقرار در صورت وجود مصلحت در آن از دیدگاه حاکم. این امر با استدلال به این اعمال امام علیه السلام صورت می‌گیرد: بیرون آوردن شمشیر از غلاف، پوشاندن سر، وارد کردن سر در سوراخ دیوار، شمشیر کشیدن.

۳. جست‌وجوی کالاها، کیفها و چمدانها. همان‌گونه که متاع و کالاهای ساره در مسیر مکه جست‌وجو شد.

۴. حبس متهم و بازداشت وی قبل از صدور حکم با توجه به عبارت امام علیه السلام مبنی بر «زندانی کردن متهم».

۵. جواز توسل به نگران کردن متهم و ایجاد اضطراب روحی و تشویش خاطر در وی. این امر نیز از اراده حضرت در به دو نیم کردن کودک و مورد مشابه آن برداشت می‌گردد.

### ۲-۳. نظریه تبعیض در ترتب آثار

اگر شخصی آنچه را دلالت اخبار بر جواز اقرار حاصل با استفاده از اسالیب و روشهای قهرآمیز و ترتب آثار بر آن به شرط همراهی اقرار با قرینه مؤیده، بیان کرده، نپذیرد حداقل ناچار از قبول تبعیض در ترتیب جمعی آثار بین حقوق خواهد بود. یعنی به ناچار باید اقرار حاصل را نسبت به برخی از امور معتبر دانسته و بنابراین اخذ مال از اقرار کننده و اثبات دیه از او و وجوب دفع و پرداخت غرامت به وی و موارد مشابه آن را بر اقرار حاصل مترتب گرداند. ولی امور دیگری مانند شلاق زدن و قطع و قصاص را از ترتیب اثر بر اقرار خارج گرداند. روایتی که قبلاً از ابوالبختری نقل شد، مبنی بر اینکه: کسی که به وسیله اموری مانند تجرید و تخویف و حبس و تهدید اقرار کند، بر او حد جاری نمی‌گردد و نیز این تبعیض را تأیید می‌نماید، زیرا این روایت فقط مبحث حد را نفی کند و نفی همه آثار از آن برداشت نمی‌گردد. در بسیاری از مواقع، مبحث تبعیض بر آثار مترتب بر یک شیء واحد واقع می‌گردد.

مانند آبی که بر کر بودن آن شک وارد است ولی قبلاً مسبوق به عدم کزیت [کر بودن] نبوده است. بنابراین، آب مذکور با ملاقات نجس نمی‌گردد. ولی اگر چیزی در آن شسته شود نیز پاک نمی‌شود. به همین صورت است فردی که بعد از خواندن نماز ظهر یا مغرب در طهارت خود شک می‌کند. در این صورت، نماز ظهر یا مغرب وی صحیح است، ولی بر او واجب و لازم است که قبل از اقامه نماز عصر یا عشا تحصیل طهارت نماید. باز بر همین شیوه است رفتار با فردی که به سرقت اقرار نموده و پس از مدتی آن را انکار نمی‌نماید. در این مورد نیز مال سرقتی از وی باز پس گرفته می‌شود، ولی قطع بر وی لازم و جاری نمی‌گردد.

### ۳-۳. موارد مهم

#### الف. تسری در حکم

ممکن است گفته شود: روایتهای بیان شده از قضایای واقعی سخن می‌گویند. به این معنا که اتفاقی در یک مکان و زمان خاص و منحصر به خود با شرایط خاص خود واقع شده و احکام صادره نیز بر وفق آن و محدود و منحصر در آن اتفاقهاست. لذا نمی‌توان آن را به غیر از وقایع یادشده تسری داد. این ادعا قابل قبول نیست، زیرا قضاوت امام علیه السلام در این قضایا بخشی از سیره عملی ایشان بوده و برای ما حجت است. بنابراین، از سیره امام علیه السلام و نحوه قضاوت ایشان مشخص می‌گردد که قاضی نمی‌تواند در قضاوت خود از شیوه‌ها و روشهایی مدد جوید که به کشف حقیقت در موارد خاص آن کمک نماید. البته در این میان رعایت اهم و مهم ضروری و گریزناپذیر است.

#### ب. حصر استفاده از اسالیب قهری در حیطة حق الناس (حقوق جنایی)

با تامل در آنچه گذشت، مشخص می‌گردد که استفاده از شیوه‌های قهرآمیز برای

رسیدن به حقیقت در قضاوت‌های امام‌علیه‌السلام فقط در حیطة امور مربوط به حق الناس انجام پذیرفته و در قضاوت‌های ایشان موردی وجود ندارد که نشان دهد ایشان از این شیوه یعنی استفاده از اسالیب قهری برای اثبات تعدی بر حقوق الله یا در حقوق شخصی خود استفاده کرده باشند. بنابراین، ناگزیر باید این شیوه را فقط مخصوص حقوق الناس دانست. بر این اساس، جایز نیست از اسالیب قهری برای گرفتن اقرار بر اموری که موجب اثبات حد و تعزیر ثابت در حقوق الله است استفاده نماییم. مانند اینکه فرد متهم را مورد شکنجه و ضرب قرار دهیم تا به زنا یا لواط یا فواحشی مانند آن اعتراف کند.

#### ج. توسل به اسلوبهای قهرآمیز و خشن در امور مربوط به جامعه

از آنچه امام‌علیه‌السلام در مورد ساره در مسیر مکه انجام داد، مشخص می‌گردد که اگر توطئه‌ای در ارتباط با امنیت و مصالح عمومی جامعه اسلامی در میان باشد، جایز است برای کشف حقیقت به خشونت و زور متوسل شد. علت این امر نیز اهتمام و توجه شارع به حفظ نظام اسلامی و ایجاد امنیت در کشورهای اسلامی است. بر این اساس، استفاده از اسلوبهای قهرآمیز برای گرفتن اقرار از جاسوسان و آشوبگران خالی از اشکال است. در این چارچوب نه تنها تفاوتی میان توطئه برای اخلال در امور دینی یا اخلاقی یا امنیتی یا فرهنگی یا سیاسی و اقتصادی یا غیر از آن وجود ندارد، بلکه حتی با راهزنان نیز به همین شیوه عمل می‌گردد.

#### د. تفاوت قائل شدن [تفصیل] بین متهمان در بحث جواز یا عدم جواز اکراه

در این مبحث که متهمان در جرائم خود یکسان و مساوی نیستند، هیچ شکی وجود ندارد. بنابراین، می‌توان به برخورد دوگانه با آنها قائل باشیم. به این معنا که اگر متهم، فردی حرفه‌ای و سابقه‌دار در فعالیت‌های مجرمانه بوده و معروف به ارتکاب جرائم

باشد، جایز باشد که از اکراه استفاده کنیم و با توسل به شدت و قدرت از وی کسب اقرار نماییم، مانند دزدی حرفه‌ای و سابقه دار که پشت سر هم دزدی کرده و آن را انکار نماید و با این عمل از طرفی نظم جامعه را از هم بگسلد و باعث بی‌نظمی اجتماعی گردد و از طرف دیگر با فرار از مجازات و سوء استفاده از قوانین، باعث بی‌نظمی اجتماعی گردد و نیز با فرار از مجازات و سوء استفاده از قوانین، باعث جرأت پیدا کردن سایر افراد جامعه و نیز سابقه‌داران گردد. اما اگر متهم مذکور، سابقه دار نبوده و جنایت و جرم از سوی او برای اولین بار اتفاق افتاده باشد، اختیار بر عدم جواز اکراه و کسب اقرار با زور و شدت قرار خواهد گرفت.

#### ۴. حکم اقرار مکره [فرد مورد اکراه واقع شده] بر عملی غیر از اتهامی که به واسطه آن اکراه شده است

اگر متهم برای اقرار به مطلبی مورد اکراه قرار گیرد - چه معتقد به نافذ بودن اقرار همراه با اکراه و ترتب آثار بر آن باشیم و چه نباشیم - و در اثنای اکراه، او به مطلبی غیر از آنچه در اکراه و اجبار وی مد نظر بوده، اقرار نماید، دیگر شکی در صحت اقرار وجود نخواهد داشت، زیرا در این مورد شرط اختیار حاصل گشته است. ظاهر این است که بر مطلب بیان شده اتفاق نظر وجود دارد و این امر نیز از مطالب مندرج در کتابهای فقهی قابل برداشت است. در *مفتاح الکرامه* این گونه آمده است: اگر بر مطلبی غیر از آنچه بر آن اکراه شده، اعتراف و اقرار نماید، صحیح است و این مطلب در *الدروس و جامع المقاصد و الکفایه و نهایه المرام* نیز بیان شده است. علت نیز آن است که اقرار کننده، بر آن مورد اکراه قرار نگرفته است (*عاملی، مفتاح الکرامه: ۲۲۹/۹*).  
صاحب جواهر نیز معتقد است:

اگر متهم برای اقرار به مطلبی مورد اکراه قرار گیرد، ولی از آن عدول کرده و به امر غیر از آن اعتراف نماید، این اقرار صحیح

خواهد بود، زیرا در حقیقت بر این اقرار، اکراه نشده است. مانند اینکه شخصی را برای اقرار به صد مورد اکراه قرار داده و او به دویست اقرار نماید که در این صورت این اقرار بر او لازم و ثابت خواهد بود (نجفی، همان: ۵۲۵ / ۴۱).

ابن قدامه از علمای اهل سنت نیز می‌گوید: اگر به مطلبی غیر از این مورد اکراه شده به خاطر آن، اقرار نماید - مثل اینکه برای اقرار به مردی اکراه شود و او به مردی دیگر اقرار نماید یا برای اقرار به نوع خاصی از مال اکراه شده و او به غیر از آن اقرار کند - صحیح است، زیرا به امری غیر از آنچه بر آن اکراه شده اعتراف کرده است (ابن قدامه، همان: ۲۱۳/۵). همین طور اگر متهم برای کاری مورد تعزیر و آزار قرار گیرد و در هنگام شکنجه و ضرب به عمل دیگری اعتراف کند، این اعتراف صحیح است. مانند اینکه برای ورود بدون اجازه به خانه شخص تعزیر شود و در این هنگام به دزدی نیز اعتراف نماید یا قبل از اینکه درباره وی شدت و خشونت به کار رود بگوید: اگر مرا نزنید آنچه را انجام داده‌ام به شما خواهم گفت، زیرا در حقیقت او در زیر شکنجه اعتراف نکرده، بلکه اعتراف وی، قبل از آن صورت گرفته است.

در تمامی این موارد و موارد شبیه به آن، در نافذ بودن و صحت اقرار هیچ شکی وجود ندارد. علت این امر نیز صدق اقرار به اختیار و صحت نفی اکراه از آن است، زیرا عدول اقرار از عملی که به واسطه آن متهم مورد اکراه قرار گرفته به عملی که خود متهم آن را اختیار و انتخاب نمود، دلیلی بر صدور اقرار از روی اختیار تلقی نمی‌گردد.

### تذلیل

اگر متهم در نزد مفتش یا بازپرس به عملی اقرار کرد [با این فرض که این اقرار را معتبر بدانیم] یا اقرار او به صورت کتبی و اقرار تحریری ثبت گردید و شهودی نیز بر اقرار او شهادت دادند، ولی در نزد قاضی اقرار خود را با این ادعا که در آن اکراه و اجبار قرار گرفته انکار کرد، این امر از وی مقبول نخواهد بود، زیرا اصل بر



عدم وجود اکراه قرار می‌گیرد، مگر اینکه ادعای وی در این زمینه همراه با دلیل یا قرینه مؤیده باشد. مانند اینکه ادعا نماید در زیر شکنجه یا در زندان وادار به اقرار شده و زندانبانان یا نیروهای امنیتی نیز ادعای او را تأیید نمایند. علت پذیرفتن این مطلب آن است که ادعای وی در این صورت مسئله‌ای مستقل تلقی می‌گردد و نیاز به اثبات خواهد داشت.

شیخ طوسی در کتاب *المبسوط* خود به این مطلب اشاره کرده و علاوه بر لزوم وجود دلیل، شرط قسم را نیز لازم دانسته است. ایشان در این زمینه می‌گوید: اگر متهم دلیل بیاورد که محبوس یا مقید بوده و به آن سبب ادعای اکراه نماید، از او پذیرفته می‌شود و در صورت قسم یاد کردن، ادعای او مورد تأیید قرار می‌گیرد (طوسی، *المبسوط*: ۳۶۱۳).

شاید لزوم آوردن دلیل به خاطر اثبات حبس یا شکنجه و ضرب و لزوم سوگند و قسم به خاطر اثبات اکراهی بودن اقرار باشد، زیرا ممکن است متهم، زندانی یا مقید یا مضروب باشد، ولی در اقرار خود مورد اکراه قرار نگرفته باشد. مانند آنچه امروزه در مورد زندانیانی که در بازداشت موقت هستند، انجام می‌پذیرد.

## ۵. انواع شیوه‌های قهر آمیز

با امعان نظر در اخبار و نیز مطالب فقها و حقوقدانان در می‌یابیم که اقرار حاصل از شیوه‌های قهر آمیز و شکنجه متهم، می‌تواند در یکی از صورتهای زیر نمود یابد و انجام پذیرد:

۱. زدن متهم به شیوه‌های مختلف که این مطلب واضح بوده و نیاز به توضیح ندارد.
۲. تهدید او، یعنی ترساندن او از امری ناپسند، مانند شکنجه و ضرب یا تهدید به ضرر رساندن به متهم یا متعلقات وی، مانند خانواده و اموال و آبروی او.
۳. حبس که عبارت است از محصور کردن متهم در مکانی که نتواند از آنجا فرار

نماید.

۴. قید، یعنی قرار دادن طناب یا زنجیرهای فلزی و مانند آن بر دست و پاهای متهم.
  ۵. تجویع [گرسنه نگه داشتن]، یعنی دور نگه داشتن متهم و منع او از خوردن و نوشیدن.
  ۶. تخویف، یعنی ترساندن متهم با اموری که موجب القای ترس یا اضطراب در دل او می‌شود.
  ۷. تجرید، یعنی کشیدن شمشیر یا چاقو و خارج کردن آن از غلاف.
  ۸. تسلیح، یعنی مسلح کردن سلاح مانند تفنگ و هفت تیر و امثال آن به گونه‌ای که متهم گمان نماید منظور از آن، کشتن یا زخمی کردن اوست.
  ۹. شتم، یعنی ناسزا گفتن و بیان مطالبی که زیننده متهم نیست.
  ۱۰. ربودن متهم.
  ۱۱. گرفتن مال یا اسناد شخص متهم.
  ۱۲. بلوکه کردن، مسدود کردن و مصادره اموال متهم.
  ۱۳. نگه داشتن متهم در گرما و سرما و محروم کردن او از آب و هوای پاکیزه.
  ۱۴. نگه داشتن متهم در میان درندگان و گزندگان.
  ۱۵. پوشاندن سر.
  ۱۶. بستن چشم.
  ۱۷. تحت شکنجه و فشار قرار دادن متهم با استفاده از وسایل الکتریکی و غیر از آن. به کاربردن این شیوه‌ها با در نظر گرفتن اصول مستفاد از ادله، ممنوع است، مگر در مواردی که با دلایل برداشت شده از اخبار و قضایای ائمه علیهم‌السلام و سیره قضایی آنها، از این اصل مستثنا گردند.
- در ضمن با توجه به شیوه‌های مورد استفاده در کشف حقیقت، چنین به نظر می‌آید که معیار و ملاک در جواز یا عدم جواز استفاده از این شیوه‌ها به این مطلب

باز می‌گردد که هر آنچه برای جسم انسان و حواس او مانند شنوایی و بینایی و امثالهم مضر باشد، یا اعمالی که موجب حد گردند، مانند زدن یا زخمی کردن یا شکنجه به وسیله حرارت و نیز هر آنچه در آینده باعث ایجاد تنهشای روحی و روانی گردد، مانند نگاه داشتن فرد در نزد حیوانات وحشی و امثال آن، بر طبق آنچه بیان کردیم ممنوع خواهد بود و جایز نیست.

شاید برای عملی ساختن و اجرای این اصل اساسی است که علمای حقوق بر لزوم وجود دادگاههای باز [محاکم مفتوحه] اصرار دارند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و نسأله ان یوفقنا لتبیین حدود الله و العمل باحکامه ان شالله. [در نهایت پروردگار را حمد و سپاس می‌گوییم و از او می‌خواهیم که ما را در تبیین حدود الله و عمل به احکام آن توفیق دهد. انشالله].

## پی‌نوشتها

- .....
- (۱). علامه حلی معتقد است: «اقرار یعنی خبر دادن از حق سابقی که بنفسه مقتضای تملیک نیست، بلکه از سبق آن تملیک پرده برمی‌دارد» (علامه حلی، قواعد الاحکام: ۲۷۶/۱). ابو حمزه می‌گوید: «اقرار: خبر دادن از حقی که بر گردن انسان است» (الجوامع الفقهیه، کتاب الوسیلة لابن ابی حمزه: ۷۱۴) محقق حلی نیز می‌گوید: «اقرار: خبر دادن فرد از حقی است که بر وی لازم است» (محقق حلی، المختصر النافع: ۲۴۳). شهید ثانی معتقد است: «اقرار عبارت است از اخبار قطعی و جزمی بر حق لازمی که سابق بر وقت صیغه است» (شهید ثانی، الروضة البهیة: ۲۸۰/۶). در جواهر به نقل از ایضاح از فخر المحققین آمده که وی معتقد است: «اقرار عبارت است از خبر دادن از حق سابقی برای غیر و نفی آن برای مقر [مخبر] لازم و ضروری است» (نجفی، جواهر الکلام: ۲/۳۵) مشخص است که این تعریفها به دلیل عدم شمول بر امور موجب حد و تعزیر، جامع نیستند، مگر با این سخن که حق اعم از حق الله و حق الناس است. البته این امر علاوه بر اختصاص بعضی از آنها بر حقوق مالیه است.
- (۲). عرف اقسامی دارد که عبارت‌اند از ۱. عرف عام که به عرف اعصار و عرف امصار تقسیم می‌گردد. ۲. عرف خاص که به همین صورت به عرف برای برخی اعصار یا برخی امصار یا عرف برخی اصناف تقسیم می‌گردد. ۳. عرف حادث. ۴. عرف مقارن. ۵. عرف عقلا. ۶. عرف مشرعه.
- (۳). اصل این روایت را قمی در تفسیر خود ذکر کرده است.

## کتابنامه

۱. ابن حمزه، محمد بن علی، الوسيلة، انتشارات جهان، بی تا.
۲. امام خمینی، سید روح الله، تحریر الوسيلة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، اول، ۱۳۷۹.
۳. انصاری، مرتضی، المكاسب، تبریز، اول، ۱۳۷۵.
۴. جهانگیر، منصور، قانون مجازاتهای اسلامی، انتشارات آگاه، سیزدهم، ۱۳۸۰.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چهارم، ۱۴۰۴ق.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چهارم، ۱۳۹۱ق.
۷. حسینی عاملی، سید محمد جواد، مفتاح الكرامة، قم، مؤسسه آل البيت للطباعة و النشر، بی تا.
۸. حلی، حسن بن یوسف بن علی، قواعد الاحکام، قم، منشورات الرضی، بی تا.
۹. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر و آثار الشیعة، چهارم، ۱۴۱۰ق.
۱۰. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الاحکام، قم، طبع مهر، بی تا.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۱۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۳. —، من لایحضره الفقیه، تحقیق و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، منشورات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۴. طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، ۱۴۲۱ق.

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی الفقه الامامیه، تصحیح و تعلیق محمدباقر بهبودی، بی‌جا، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، بی‌تا.
۱۷. —، النهاية و نکتها، قم، جامعه ممدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۲ق.
۱۸. —، تهذیب الاحکام، تحقیق و تعلیق علی‌اکبر غفاری، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۷۶.
۱۹. فیومی، احمد بن محمد بن علی مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، منشورات دارالهجرة، دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۰. محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیه، بیروت، دارالاضواء، دوم، ۱۴۰۵ق.
۲۱. —، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، بیروت، دارالاضواء، دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ق.
۲۳. مقدسی، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۰۴ق.
۲۴. مکی عاملی، محمد بن جمال‌الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، بیروت، دارالعلم الاسلامی، بی‌تا.
۲۵. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۷.
۲۶. وطنی، محمدحسن، مجموعه قوانین کامل و مقررات جزایی اسلامی، انتشارات فردوسی، اول، ۱۳۶۳.
۲۷. —، مجموعه قوانین کامل و مقررات حقوقی، انتشارات فردوسی، اول، ۱۳۶۳.